

بررسی منتقدانه نظریه تلقی*

دکتر محمدرسول آهنگران**

چکیده

نظریه تلقی بیان می‌کند که کتابهای فقهی قدما نظیر: الهدایة بالخیر، المقنع، النهایة، مقنعه و مانند آن اگر چه ظاهر آن این است که فتاوی مؤلفین این کتابها در آن منعکس است ولی در واقع متون روایات است که با حذف اسناد، به عنوان فتوا ذکر گردید. ایشان در بیان نظرات و فتاوی خود ملتزم بودند تا متن و عبارات روایات را آورده و حتی در تمام کلمات از احادیث وارده از ائمه اطهار (ع) تبعیت نمایند. ریشه‌های این نظریه در نوشتجات شهید دوم (ره) یافت می‌شود اما از معاصرین کسی که بیشتر از همه بر آن پا می‌فشرد مرحوم آیه الله بروجردی (ره) بوده است. این مقاله سعی نمود اولاً ثابت کند که التزام فوق در کتابهای فقهی قدما ثابت نیست و ثانیاً اگر هم این طور باشد، با حجت بودن یک روایت در نزد قدما، نمی‌توان لزوم حجت بودن آن در نزد دیگران را نتیجه گرفت. بنابراین نظریه فوق هم از جهت صغری و هم از جهت کبری مورد اشکالات جدی و غیرقابل دفاع است.

واژگان کلیدی: تلقی، حجیت، مسائل تفریعی، اصول متلقاة، کاشفیت.

مقدمه

احادیث صادر شده از ائمه اطهار علیهم‌السلام در منابع روایی معمولاً از دو بخش تشکیل یافته است: بخش اول آن سند یک حدیث است که مشخص می‌شود چه کسانی در سلسله نقل حدیث قرار دارند؛ و بخش دوم عبارت است از متن حدیث. ادعای کسانی که نظریه تلقی را مطرح نموده‌اند این است که در نزد قدمای از فقها متن حدیث به جای فتوا می‌نشست و سند آن حذف می‌گردید، به این شکل که آن‌ها به جای بیان حکم شرعی خود کلام معصوم علیه‌السلام را به عنوان متن فتوا ذکر می‌نمودند. از فقیهان معاصر مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمته‌الله بر این نظریه سخت پا می‌فشرده، معتقد بود که فتوای مشهور در کتب‌های قدما چیزی جز متون روایات نیست و از این رو ایشان در شمار معتقدین به حجیت شهرت فتوایی قرار گرفت. در این مقاله ابتدا اقوال فقها در باب حجیت شهرت فتوایی ذکر می‌گردد و سپس به اصل این ادعا در اثبات این نظر پرداخته می‌شود.

اقوال فقیهان

با تتبع فراوان به نظر می‌رسد که می‌توان عمده اقوال در باب حجیت شهرت فتوایی را در میان فقهای شیعه هفت قول دانست که طرح اجمالی آن به قرار زیر است:

۱- شهرت فتوایی مطلقاً حجت نیست: این قول به مشهور فقهای امامیه منسوب است؛ حتی برخی از محققین ادعا نموده‌اند که در میان علما هیچ اختلافی در مورد حجت نبودن شهرت فتوایی وجود ندارد؛ فقط عده‌ای بسیار اندک با این نظر مخالفت کرده‌اند که مرحوم شهید اول از آن‌ها یاد می‌کند (اصفهانی، بی تا، ص ۴۲۱).

بیان این نکته لازم است که مقصود از مشهور فقها در کلام فوق عبارت است از شهرت در میان متأخرین نه متقدمین؛ چون در میان متقدمین این بحث اساساً مطرح نبوده است، هر چند برخی از صاحب نظران با طرح این مسأله که اکثر قدما نظیر سیدمرتضی، ابن زهره، ابن ادریس و ابن براج قائل به عدم اعتبار ظن در مسائل شرعی بوده‌اند؛ نتیجه گرفتند که مشهور در میان ایشان عدم حجیت

شهرت است؛ چون شهرت نیز تنها مفید ظن است نه علم (مجاهد طباطبائی، بی تا، ص ۵۰۳)؛ و این نسبت زمانی صحیح خواهد بود که ما به یقین احراز داشته باشیم که شهرت در میان متقدمین هم مفید ظن بوده است.

۲- حجیت شهرت فتوایی: مرحوم شهید اول این قول را نظر عده‌ای از فقها می‌داند (مکی عاملی شهید اول، ۱۴۱۹ ق، ج ۱، ص ۵۲ و ۵۱). با مراجعه به کتاب‌های استدلالی برخی فقها معلوم گردید که در مقام استدلال بر برخی فروع فقهی، به شهرت استناد نموده‌اند که از جمله ایشان عبارتند از:

الف) علامه حلی (علامه حلی، ۱۳۷۵ ش، ج ۷، ص ۳۲)؛

ب) محقق حلی (محقق حلی، بی تا، ج ۲، ص ۹۳)؛

ج) محقق کرکی (کرکی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۲۳۵ و ج ۲، ص ۱۰۶)؛

د) محقق آبی (محقق آبی، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۹۲ - ۹۱).

۳- تفصیل بین شهرت منعقد شده میان فقهای بعد از زمان شیخ طوسی و آنچه قبل از وی انعقاد یافته است: به طوری که اگر شهرت از آن فقهای بعد از مرحوم شیخ طوسی بود حجت نیست، ولی اگر متعلق به قبل از ایشان بود برخوردار از وصف حجیت است (شهید ثانی، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۷ و عاملی، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۴۴).

۴- تفصیل بین شهرت مقترن به خبر ضعیف و غیر مقترن به آن: این رأی به متأخرین از متأخرین فقهای امامیه منسوب است (مازندرانی، بی تا، ص ۲۱۰).

۵- تفصیل بین شهرت مفید ظن و غیر مفید: این قول نظر قائلین به انسداد باب علم و علمی می‌باشد (کرباسی، ۱۹۹۱ م، ج ۳، ص ۱۷۹).

۶- تفصیل میان شهرت قدمایی و شهرت متعلق به متأخرین از فقها (خوئی، ۱۹۹۳ م، ج ۲، ص ۹۹).

۷- تفصیل میان شهرت انعقاد یافته در مورد اصول متلقات و آنچه در مسائل تفریعی وجود دارد (منتظری، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۰) دلائل این قول موضوع این مقاله را تشکیل می‌دهد.

بستر نظریه تلقی

برای اثبات حجیت شهرت فتوایی به دلایل چندی تمسک شده که از جمله آن عبارت است از آنچه به عنوان نظریه، تلقی می‌توان یاد کرد.

بر اساس این نظریه شهرت بدان جهت حجت است که فتاوی مشهور به نوعی کاشف از روایات صادره از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است. ابتدا با طرح تقاریر مختلف در مورد آن به نقد و بررسی این نظریه پرداخته می‌شود؛ اما قبل از آغاز بحث طرح یک اشکال و پاسخ به آن ضروری است:

اشکال: «فالقول بحجیة الشهرة مستلزم للقول بعدم حجیةها و مایستلزم من وجوده عدمه فهو باطل؛ اگر شهرت را حجت بدانیم لازمه آن حجت نبودن شهرت است، چون مشهور قائل به عدم حجیت شهرت می‌باشند» (میرزای قمی، بی تا، ص ۱۸۶) پاسخ: اولاً: شهرت بر عدم حجیت شهرت در اصول اعتقادات انعقاد یافته است؛ در حالی که ما شهرت در فروع را مورد بحث حجیت قرار می‌دهیم. ثانیاً: چون به بررسی ادله اعتبار شهرت فتوایی پرداخته شود و ناتمامیت آن ثابت گردد، دیگر نوبت به طرح چنین مانعی نمی‌رسد؛ زیرا زمانی نوبت به بحث از مانع می‌رسد که دلیل، اقتضائاً تمام باشد و ما مدعی هستیم که دلیلی معتبر برای اثبات حجیت وجود ندارد و با فرض عدم دلیل، اصل حرمت عمل به ظن است و نیاز به طرح مانع نیست. ثالثاً: اگر دلیلی بر اعتبار وجود داشته باشد این مانع مشکلی را ایجاد نمی‌کند؛ چون قائلین به عدم حجیت می‌گویند ما دلیلی بر اعتبار نداریم و اگر به دلیلی برخورداریم بر اساس آن می‌توان به اعتبار شهرت قائل شد. به عبارت دیگر زمانی شهرت، حجت است که دلیلی قوی تر بر خلاف آن نباشد و اگر دلیل قوی‌ای بر حجیت شهرت در اختیار بود که بر اساس آن می‌شد حکم به حجیت شهرت نمود، دیگر شهرت بر عدم حجیت نمی‌تواند مانع باشد.

تقریر شهید اول از نظریه تلقی

طبق بررسی‌های انجام شده، شهید اول؛ اولین کسی است که مسأله تلقی را در مورد شهرت مطرح نموده است که ذیلاً نظریه ایشان نقل می‌گردد:

«اگر جماعتی از اصحاب، فتوا به حکمی دهند و مخالفی هم از میان ایشان معلوم نشود، اصطلاحاً

به آن اجماع گفته نمی‌شود، بویژه در صورتی که آن عده شناخته شده باشند؛ چون در این صورت قطع داریم که امام معصوم علیه السلام در میان ایشان نیست و اگر موافقت باقی فقها احراز نشود برای اثبات کفایت نمی‌کند؛ چرا که اجماع عبارت است از اتفاق، نه معلوم نبودن مخالف. سؤال مطرح در این جا آن است که آیا آرای مشهور فقها حجت است؟

ظاهر این است که حجت است چون عدالت ایشان مانع از این است که فتوا به غیر علم دهند و اگر ما به دلیلی دست پیدا نکردیم این بدان معنا نیست که برای ایشان هم دلیلی نبوده است» (شهید اول، ۱۴۱۹ ق، ج ۱، ص ۵۱).

سپس ایشان اضافه می‌کند که ملازمه مزبور که بین عدالت فقها و مستند بودن فتوای ایشان وجود دارد؛ این ملازمه در صورتی که قائلین به فتوای مورد نظر در اقلیت باشند نیز صادق است و بین زیادی و یا کمی کسانی که فتوا داده‌اند فرقی نیست، و برای این منظور استشهاد می‌فرماید به این که فقها فتوای موجود در کتاب شرایع مرحوم ابوالحسن بن بابویه را روایت تلقی می‌کردند؛ چرا که آن‌ها به وی حسن ظن داشتند و به خاطر این حسن ظن فتوای او را به منزله روایت می‌دیدند.

نظر علمای اخباری در مورد تلقی

علمای اخباری هم با وجود این که برای اجماع اعتباری قائل نیستند، برای این حکم مشهور (هر چند به دلیلی استناد نداشته باشد) اعتبار و حجیت قائلند؛ چنان که مرحوم ملا امین استرآبادی بعد از آن که عدم حجیت اجماع را نتیجه گرفته، اجماع را به دو معنی مورد استثنا قرار داده و آنچه مربوط به این بحث است استثنای دوم اوست که در آن آمده است:

«فتوا دادن جمعی از اخباریین مانند صدوق و محمد بن یعقوب کلینی، بلکه شیخ طوسی (چون او نیز در زمره ایشان است) نزد من معتبر است؛ چون در آن دلالت قطعی عادی وجود دارد مبنی بر این که به ایشان نصی رسیده و این امر موجب قطع و یقین برای صاحبان فکر می‌شود (استرآبادی، بی تا، ص ۱۳۵).

حقیقت نظریه تلقی در توضیح آیه الله بروجردی

از معاصرین از جمله کسانی که بر نظریه تلقی پافشارده و بر آن اصرار نموده‌اند، مرحوم آیه الله بروجردی است. او معتقد است که فتاوی مشهور متن روایت است؛ اما به صورت فتوا بیان شده است. تفصیل نظر ایشان در این زمینه چنین است:

«مخفی نیست که روایات ما امامیه به آنچه در کتب اربعة آمده منحصر نیست، بلکه بسیاری از آنها که در جوامع روایی اولیه مانند جامع علی بن حکم و ابن ابی عمیر و بزنی و حسن بن علی بن فضال و مشیخه حسن بن محبوب و مانند آن بوده؛ ولی صاحبان کتاب‌های اربعة آن‌ها را نقل نکرده‌اند؛ پس اگر در یک مسأله به اطباق و اتفاق اصحاب برخورداریم (البته در کتاب‌هایی که برای نقل مسائل تلقی شده در نظر گرفته شده است)؛ کشف می‌کنیم که نص و یا اصل معتبری بوده که دست به دست به آنان رسیده و این اجماع معتبر در نزد ماست؛ پس در عمل به اجماع، ردی بر قول معصوم علیه السلام نخواهد بود، بلکه آن از راه‌هایی است که کشف قطعی از نظر ائمه علیهم السلام می‌نماید.

توضیح این‌که فقها در کتاب‌های فقهی خود فقط به بیان اصول مسائل که از ائمه علیهم السلام به صورت دست به دست تلقی شده است، می‌پردازند، و چه بسیار است که یک مسأله در کتاب‌های ایشان به لفظی که از متون روایات گرفته شده ذکر گردیده به طوری که ناظر در آن خیال می‌کند که اصلاً ایشان اهل استنباط و اجتهاد نبوده‌اند، بلکه بعدی‌ها مقلد قبلی‌ها بودند. این به دلیل شدت عنایتی است که آن‌ها به آنچه از ائمه صادر شده است داشتند. به کتاب‌های هدایه، مقنع و فقیه مرحوم صدوق و کتاب مقنعه مرحوم مفید و رسائل مرحوم علم الهدی و کتاب نه‌ایه مرحوم طوسی و کتاب مراسم مرحوم سلار و کتاب کافی مرحوم ابوالصلاح حلبی و کتاب مهذب قاضی ابن براج و مانند آن مراجعه نمایید تا به صحت این ادعا پی ببرید... بنابراین اگر به مسأله‌ای برخوردید که قدما از فقها بر آن اتفاق نظر نمودند و یا شهرتی از ایشان به حکمی منعقد شد، البته در آن کتاب‌هایی که برای نقل مسائل تلقی شده آماده شده است پی ببرید که آن حکم از نقلی مستفاد است که دست به دست از معصوم علیه السلام تلقی شده هر چند مطابق با آن، نصی در دسترس نباشد؛ چون فقه ما به طور زنجیره وار به معصومین

اتصال دارد، بدون آن که در آن فاصله‌ای باشد؛ و کسی که تاریخ فقه و حدیث را مطالعه و بررسی نماید به این مطلب اذعان می‌کند و ما در خلال تتبعات خود به مواضع زیادی برخورد نمودیم که از فتاوی اصحاب، نص و اصل کشف می‌شود بدون آن که در جوامع (حدیثی) اثری از نص بوده باشد. خلاصه این که مسائل فقه بر دو قسم است: ۱- بعضی از آن اصول تلقی شده از ائمه طاهرين عليهم السلام است و قدما هم آن را در کتاب‌های آماده شده برای نقل آن بیان داشتند و اتفاق آن‌ها در آن مسائل و بلکه شهرت ایشان در آن مسائل حجتی است شرعی؛ چون به وسیله آن قول معصوم عليه السلام کشف می‌شود.

۲- بعضی دیگر تفریعاتی است که از آن اصل با اجتهاد استنباط می‌شود و در این مسائل اجماع و به تبع آن شهرت حجیتی ندارد» (منتظری، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۱-۱۹).

خلاصه نظر ایشان این است که مسائل فقهی بر دو گونه است: «تلقی شده» و «تفریعی». در قسم اول (تلقی شده)، اجماع و شهرت فقها حجت است؛ چون کشف از نظر معصوم عليه السلام می‌نماید؛ ولی اجماع و شهرت در مسائلی که تفریعی است حجت نیست. روی این اصل فتاوایی که مشترکاً در کتاب‌های هدایه، مقنع، مقنعه، رسائل سید مرتضی، نه‌ایه، مهذب و کافی وجود دارد، حجت است؛ ولی آنچه در کتاب‌های تفریعی مانند مبسوط مرحوم شیخ آمده است، حجت نیست.

ادله نظریه تلقی

برای این که نظریه تلقی روشن شود، لازم است ادله آن به تفصیل طرح و اشکالات آن مورد تعرض کامل قرار گیرد تا بدین ترتیب صحت و سقم نظریه مزبور بهتر روشن شود.

دلیل اول: اولین دلیلی که نظریه تلقی را به اثبات می‌رساند همان است که در کلام شهید اول بدان اشاره شده و آن این که اگر کسی به عدالت فوق العاده‌ای که در فقها بوده توجه نماید و در حالات ایشان مطالعه کند پی خواهد برد که هر یک از جهت تقوا و عدالت سر آمد عصر خود بودند؛ این از یک طرف و از طرف دیگر اگر به ادله‌ای که حرام بودن افترا بر خدا و بر پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و ائمه طاهرين عليهم السلام را

اثبات می‌کند توجه بشود؛ آن‌گاه اگر با فتوایی برخورد شد که مطابق نظر مشهور فقها است به این نکته رهنمون می‌شویم که حتماً دلیلی معتبر در اختیار آن‌ها وجود داشته که به ما نرسیده است؛ و الا با تقوا و عدالت بالای آن‌ها نمی‌سازد که مرتکب گناهی به این بزرگی یعنی افترا شوند پس بین عدالت و تقوای آن‌ها ملازمه وجود دارد و این که حتماً برای حکم مشهور دلیل معتبری وجود داشته هر چند آن دلیل در اختیار ما قرار نگرفته است.

دلیل دوم: دومین دلیلی که نظریه تلقی را به اثبات می‌رساند، عبارت است از تصریحی که خود آن‌ها یعنی قدمای از فقها به این امر نموده‌اند، که ذیلاً به آن اشاره می‌شود:

تصریحات مرحوم صدوق :

۱- وی در ابتدای کتاب «مقنع» خود آورده است:

من این کتاب را نگارش نمودم و نام آن را «مقنع» گذاشتم تا خواننده را کفایت باشد و سند احادیث را حذف نمودم تا حمل و حفظ آن آسان شود و موجب ملالت خواننده نگردد و هر آنچه در این کتاب بیان نمودم در کتاب‌های اصلی موجود و در نزد استادان علمای فقیه ثقه معلوم است (صدوق، ۱۳۷۷ ق، ص ۲).

محدث نوری؛ (نوری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۱۸۹). از مطلب فوق چهار نکته را استفاده می‌نماید که عبارتند از:

اول: هر آنچه در کتاب مقنع مرحوم صدوق وجود دارد جملگی روایت است، مگر آنچه به خلاف آن تصریح شود.

دوم: تمام اخباری که در کتاب شریف مقنع وجود دارد دارای سند است و عدم ذکر سند آن به خاطر رعایت اختصار است نه به خاطر مرسل بودن.

سوم: روایات موجود در کتاب مقنع از اصول اصحاب گرفته شده و این اصول همان است که مرجع و مورد اعتماد و نیز مستند و مبانی فتاوی ایشان می‌باشد.

چهارم: این که صاحبان آن اصول و نیز رجال طریق مرحوم صدوق به آن اصول، از ثقات علما می باشند؛ لذا ارزش و اهمیت این کتاب از کتاب من لا یحضره الفقیه وی بیش تر است؛ زیرا از جمله منابع کتاب من لا یحضره الفقیه عبارت است از کتاب «نوادر الحکمة» و کتاب های «محاسن» که در آن به نظر ایشان و متأخرین خبرهای ضعیف به حد غیر قابل شمارش وجود دارد. پس در این کتاب فرقی بین دو تعبیر «روی و یقول» نیست و نیز اگر مسأله ای ذکر شد و مستند آن هم بیان نگردیده، باز موجب اختلاف نمی شود، چون جمله اخباری است که از اصول اصحاب اخذ شده و رجال سند آن از ثقات است.

همچنین مرحوم نوری؛ می فرماید که از چند جا این مطلب قابل استفاده است. از بررسی مواردی هم که ذیلاً بدان اشاره می شود معلوم می گردد که حتی مسائلی که به روایت هم استناد و استدلال نشده است باز از خود فتوا معلوم می شود که متن روایت مورد افتا قرار گرفته است. آن موارد عبارتند از:

در احکام چاه: اگر در چاه موش و یا جنبنده ای بیفتد و بمیرد و با آن آب، نان طبخ شود اشکالی در خوردن آن نان نخواهد بود، و در حدیث دیگر آمده است که آتش آنچه را در آن می باشد (میکروبات) از بین می برد.

پس اگر کلام اول متن روایت نمی بود جا نداشت که بگویند که در حدیث دیگر (چنان آمده). از دیگر مواردی که می توان به این نکته پی برد که قدما فتوهای خود را متن روایت قرار می دادند عبارتند از:

الف: در احکام خلل در نماز: اگر ندانی که دو رکعت نماز گزارده ای و یا پنج رکعت یا بیش تر از آن یا کم تر، تشهد بخوان و سلام بده و دو رکعت نماز به همراه چهار سجده بعد از سلام دادن در حالی که نشسته ای به جای آور و در حدیث دیگر دو سجده به جای بیاور بدون رکوع.

ب: غسل جنابت: و اگر غسل جنابت به جای آوردی و پس از آن رطوبتی یافتی اگر قبل از غسل بول نموده باشی نیاز به اعاده غسل نیست؛ اما اگر بول ننموده ای غسل را اعاده نمای و در حدیث دیگر:

اگر بول نکرده و وضو بگیر و... (نوری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۱۹۱ - ۱۹۰).

از ملاحظه این موارد معلوم می‌شود که فتاوی ایشان متن روایت است و شاهد بر آن، عبارت «و در حدیث دیگر است» می‌باشد که بعد از هر فتوا ذکر گردید.

۲- در مقدمه کتاب مبسوط آمده است:

از دیر زمان علاقه‌مند بودم کتابی در زمینه فقه استدلالی به نگارش در آورم؛ چرا که تمام همت فقهای امامیه مصروف نقل احادیث شده تا جایی که اگر یک روایت قدری در الفاظش جابه‌جایی صورت گیرد تعجب می‌کنند و کتاب نهاییه را اختصاص دادم به نقل آنچه اصحاب آن را در کتاب‌های خویش روایت نمودند و در آن متعرض تفریع مسائل نشدم، بلکه اکثر آن را طبق الفاظ نقل شده نوشتم تا موجب تعجب دیگران نشود (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۱، ص ۲).

از کلام فوق چند نکته استفاده می‌شود:

اولاً: همت قدما بر نقل روایات به عین الفاظش بوده و این امر موجب بی رغبتی ایشان به مباحث تفریعی شد.

ثانیاً: شدت همت قدما در نقل حدیث تا آن حد بوده که اگر در مسأله‌ای عین الفاظ روایت ذکر نمی‌شد، بلکه حدیث وارد در آن مسأله به طریق نقل به معنی مطرح می‌گردید، باعث تعجب و شگفتی ایشان می‌گشت.

ثالثاً: کتاب نهاییه مرحوم شیخ طباق قدما تدوین شده که همه مسائل آن و یا اکثرش حتی نقل به عین الفاظ حدیث است، نه نقل به معنی. این همت وی در کتاب نهاییه بدان خاطر بوده که اگر در نقل الفاظ حدیث در طرح مسائل جدیت به خرج داده نمی‌شد موجب تعجب قدما می‌گشت، گویی در غیر این صورت در میان معاصرین کاری صورت می‌گرفت که آن‌ها از انجام دادن آن وحشت می‌کردند.

۳- در کلمات مرحوم سید مرتضی نیز رگه‌هایی از نظریه تلقی یافت می‌شود و عباراتی از ایشان در این زمینه رسیده است. عبارت ایشان چنین است:

«معلوم است که علمای امامیه و پیشینیان آنان در آن زمان‌ها از نزدیکان امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام و امام باقر علیه السلام بودند و همیشه همراه ایشان بوده و همه آنچه را رد یا قبول می‌کردند برگرفته از کلمات ائمه علیهم السلام بوده، وظایف خود را از آن‌ها تلقی می‌نمودند و اگر ائمه علیهم السلام به مطلبی راضی نبودند آن امر را به ایشان نسبت نمی‌دادند و از آن برائت می‌جستند» (شریف مرتضی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۲۵۶).

بنابراین از مطالب فوق دو نحوه استدلال بر مدعی به دست آمد که خلاصه آن این است :

نظریه تلقی متکی به دو نوع استدلال می‌باشد: اول این‌که با عدالت بالای فقهای که دقت تام در اجتناب از مکروهات داشتند (تا چه رسد به افترا به شارع اقدس) نمی‌سازد که ایشان بدون استناد و بدون وجود دلیلی از معصوم علیه السلام به حکمی فتوا دهند. پس، از شهرت ایشان در مورد فتوا به حکمی، دلیل قطعی کشف می‌شود و دومین استدلال نظریه تلقی این است که خود قدما تصریح نموده‌اند که متون فتاوی ایشان نقل روایات است؛ حتی به خود الفاظ صادره از معصوم علیه السلام. به این دو دلیل که تحت عنوان نظریه تلقی مطرح شد حجیت شهرت فتوایی صادر می‌شود؛ بدین ترتیب که اگر اجتماع ایشان را بر حکمی یافتیم هر چند از برای آن دلیلی در دسترس نباشد به حکم دو استدلال فوق می‌گوییم که حتماً ایشان از امام معصوم علیه السلام تلقی کردند.

نقد نظریه تلقی

اشکالاتی که به نظریه وارد است به دو بخش اشکالات کبروی و صغروی تقسیم می‌شود. در بخش اول، اشکالات بر فرض تحقق شهرت است که اگر حکم مشهور وجود داشته باشد اشکال در حجیت و کاشفیت آن از قول معصوم است؛ لذا این سؤال پیش می‌آید که آیا با فرض تحقق شهرت حجیت و کاشفیتی برای آن هست یا خیر؟ اشکال در بخش دوم اشکال در اصل تحقق شهرت است مبنی بر این که آیا حکم مشهور وجود دارد و آیا ممکن است در یک مسأله قول مشهور را تحصیل نمود یا ممکن نیست؟

۱- اشکالات کبروی بر نظریه تلقی

اشکال اول: اولین اشکال کبروی به اصل التزام قدما در فتوا بر اساس متون روایات مربوط می‌شود. توضیح این‌که از بررسی موارد زیادی معلوم می‌شود که ایشان به نقل الفاظ، هیأت مفردات، هیأت ترکیب مفردات و تقید به حفظ سیاق روایات تقیدی نداشتند، بلکه بسیار دیده شده که متون روایات به گونه‌ای دیگر در فتاوی ایشان انعکاس می‌یافت برای نمونه:

«عبارت سید مرتضی در (کتاب) انتصار: و مما انفردت به الامامية القول بان من سفره اکثر من حضره كالملاحين و الجمالين و من جرى مجريهم لا تقصير عليه و عبارت سلار در مراسم: و لا قصر للملاح و الحمّال و من معيشته في السفر و من سفره اكثر من حضره و در هر دو کتاب طبق نقلی که از نظر گذشت مشاهده می‌شود که از عنوانی که در روایات آمده بود عدول صورت گرفته؛ چون عبارت و لفظ روایات این است: من كان السفر عمله و من كان بيته معه که این عنوان وارد در متون روایات؛ چنان که گذشت بدین شکل تغییر کرد: من كان سفره اكثر من حضره».

و مانند عبارت مرحوم شیخ در (کتاب) نه‌ایة: «و لا يجوز التقصير الا لمن كان سفره طاعة و مانند عبارت (کتاب) مراسم: صلاة السفر مشروطة اذا كان المسافر في طاعة او مباح در حالی که عنوان روایت وارده در این زمینه این است: من سافر قصر و افطر الا ان يكون اجل سفره في معصية الله. با تغییری که در نصوص فوق داده شده مثلاً مرحوم شیخ عنوان مطرح شده در روایت را در فتوای خود تغییر داد و با این تغییر مجرای اصول جاری، تغییر پیدا خواهد کرد. به علاوه اینکه بنابر فتوای مرحوم شیخ کسی که سفر مباح را انجام می‌دهد که نه طاعت است و نه معصیت باید (نمازش) را تمام بخواند چون شرط شکسته خواندن را مرحوم شیخ این امر ذکر کرد که سفر طاعت باشد پس در مباح باید تمام بخواند و این خلاف ظاهر روایت وارد است» (تجلیل، ۱۳۷۳ ق، ص ۴).

پس از بیان نمونه فوق معلوم می‌شود که چندان هم التزام عملی بر نقل متون روایات در فتواهای خود به آن شکل که مطرح شد نداشتند، بلکه حتی در مواردی از نص وارد عدول کرده و الفاظی در فتاوی خود آورده‌اند که با الفاظ روایت وارده فرق آشکار دارد. حال چگونه می‌توان اطمینان پیدا کرد

که در فتاوایی که متن روایت در دسترس نیست ایشان نقل الفاظ آن را فتوای خود آورده باشند و چه بسا اگر الفاظ به ما می‌رسید مسأله فرق می‌کرد و چنان نبود که در فتوای آن‌ها انعکاس دارد.

«و نیز هیأت مفردات مثل امر و ماضی و مضارع و غیبت و خطاب از بدیهیات است برای کسی که به کتب قدما مراجعه کرده، این‌که ایشان تحفظی بر آن نداشته، بلکه در موارد زیادی آن را به لفظ يجب یا به يستحب یا يجوز یا لا يجوز و مانند آن تغییر می‌دادند مانند عبارت (کتاب) نهایة (مرحوم شیخ): و يستحب لهم ان يجمعوا اذا كانوا خمسة نفر و عبارت (کتاب) انتصار (سید مرتضی): الجمعة لا تنعقد الا بحضور خمسة با این‌که نص وارد در آن این چنین است: و لا جمعة لاقل من خمسة من المسلمين و في رواية اخرى: و يجمع القوم اذا كانوا خمسة و در روایت دیگر: فلهم ان يجمعوا و مانند عبارت (کتاب) مقنع (مرحوم صدوق): و يجب التقصير على الرجل اذا توارى من البيوت و حال آن‌که روایت وارد در این زمینه این چنین است: قوله عليه السلام جواباً لمن سأل الرجل يريد السفر متى يقصر اذا توارى من البيوت و همچنین است عدم تحفظ ایشان بر هیأت ترکیب مفردات، چنان‌که در عبارت مرحوم شیخ در (کتاب) نهایة: و لا يجوز التقصير الا اذا توارى عنه جدران بلدة که در آن ملاحظه می‌شود عدول وی از روایتی که از نظر گذشت که عبارت بود از: قوله عليه السلام اذا توارى من البيوت و مرحوم ایشان عکس فرموده و شرط را توارى بیوت قرار داده، بخلاف آنچه در روایت آمده و آن توارى شخص مسافر است و این به مقتضای استنباط وی است از قرائن خارجی؛ چنان‌که در عبارت (دو کتاب) مقنع و هدایة (از مرحوم صدوق) آمده: «و لا يحل التمام في السفر الا لمن كان سفره معصية لله» با این‌که عبارت روایت این است: «ان يكون سفره في معصية الله» و مخفی نیست که ظاهر روایت این است که نهایت سفر معصیت است نه این‌که خود سفر معصیت باشد (و مستفاد از کلام صدوق بعد از عدول از روایت این است که خود سفر معصیت است).

همین طور سیاق روایت است که گاه سیاق، دلالت بر مطلبی دارد و یا قرینه است بر تعیین مراد و از بدیهات است که آن‌ها تحفظ بر آن نداشته مانند ذکر نهی یا امر به چیزی در سیاق امر و نهی از چیز دیگری که هر یک منوط به حکم مسأله‌ای است در یک باب غیر از دیگری که منوط به باب دیگری

است و در یک روایت جمع شده چون سؤال راوی از هر دو شده است؛ لذا به حسب ابواب فقه تقطیع می‌شود (هر مسأله‌ای در باب خود مطرح و روایت مطابق آن ذکر می‌شود) و چه بسا از سیاق استفاده می‌شود که متکلم در مقام اجمال و عدم بیان است که استنباط حکم بر فهم آن توقف دارد و با عدم تحفظ بر سیاق از آن غفلت می‌شود...» (تجلیل، ۱۳۷۳ ق، ص ۶ و ۵).

آنچه گفته شد اشکالی است بر کبرای برهان مزکور و حاصل این‌که از بررسی موارد چندی معلوم می‌شود که قدما در مواردی که روایاتی رسیده در فتاوی خود تحفظ بر نقل الفاظ، هیأت، ترکیب و سیاق آن نداشته و با این حال چگونه می‌شود گفت که در مواردی که نص در اختیار نیست و فقط فتاوی ایشان است متن روایت همان است که مدلول فتاوی می‌باشد با وجودی که اگر هم بپذیریم که در متون روایت‌ها فتاوی انعکاس یافته (چون به نقل الفاظ آن قطع نداریم و احتمال جدی می‌دهیم که در نقل آن استنباطات خود را دخالت داده‌اند) پس حجیت برای شهرت ثابت نمی‌شود؛ زیرا بنابر آنچه گذشت فتاوی آن‌ها متون روایات نیست، بلکه حاصل اجتهادات ایشان است و اجتهاد آن‌ها برای مجتهدین دیگر حجت نیست.

اشکال دوم: دیگر اشکال کبروی قضیه این است که اگر هم بپذیریم شهرت قدما بر فتاوی به حکمی منعقد شده و این شهرت کاشف از خبری است و در فتاوی متون روایات انعکاس یافته است، باز از برای آن حجیت ثابت نیست؛ زیرا ممکن است خبری که آن‌ها بر طبق آن فتوا داده‌اند معارض داشته باشد و آن‌ها معارض را ندیده باشند، یا دیده باشند، اما بر اساس استنباط خود بین آن جمع کرده‌اند که اگر به ما می‌رسید آن وجه جمع را قبول نمی‌کردیم.

مرحوم شیخ طوسی در ابتدای کتاب تهذیب خود مقدار اخبار متعارض را بدین گونه تصویر کرده است:

«بعضی از دوستان با من در مورد اخبار متعارض مذاکره نمودند و نیز در مورد اختلاف و تباین و منافاتی که در روایات هست و این که کم‌تر روایتی است که برای آن در میان سایر روایات معارضی نباشد و کم‌تر حدیثی یافت می‌شود که از مقابل و معارض خالی باشد (طوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۲).

در ادامه می‌فرماید: «بسیاری از شیعیان به خاطر این شبهه که مخالفین مطرح کردند که اگر حق با شماست چرا این همه تعارض در احادیث و روایات شما واقع شده است؛ از مسیر حق منحرف شده‌اند» به طوری که از بعضی مشایخ خود نقل می‌کند که مانند ابو‌الحسین هارونی علوی هم به خاطر قوت این اشکال در نظرش از مسیر حق انحراف پیدا کرد. با ملاحظه تعارضات زیادی که در روایات وجود دارد؛ (چنان که در تعبیر مرحوم شیخ این بود که کم‌تر حدیثی از مشکل تعارض مصون است) و با این احتمال که چه بسا معارض به خاطر محدودیت‌هایی که از نظر امکاناتی بوده دیده نشد و یا به نحوی رفع تعارض شد که اگر چگونگی آن می‌رسید احتمال داشت که آن وجه جمع مقبول دیگران قرار نگیرد؛ با وجود این چگونه می‌توان حکم به حجیت شهرت فتوایی کرد.

اشکال سوم: اگر هم فتاوی مشهور متون روایت باشد؛ چون قدما در تصحیح سند یک خبر اعتماد به قرائن هم می‌نمودند (طوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۴۳) چه بسا قرائن مزبور اگر به ما می‌رسید قرینیتی نداشت.

بنابراین معلوم شد که اگر هم صغری پذیرفته شود اشکالات کبروی چندی مطرح است که خلاصه آن همان است که در عبارت مرحوم صاحب معالم آمده:

«عدالت (فقها) این اطمینان را ایجاد می‌کند که ایشان تعمداً فتوایی بدون مستند و دلیل نمی‌دادند، ولی اثبات مصونیت ایشان از خطا و اشتباه را نمی‌کند» (عاملی، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۴۴).

چه بسا در تصحیح سند یا جهت یا دلالت بنابر آنچه که به اجتهاد بدان دست پیدا کردند، اگر چگونگی آن به ما می‌رسید حکم به مقبولیت و تمامیت آن نمی‌کردیم و فوقاً با ذکر مواردی دخالت‌های اجتهادی ایشان را به اشاره بیان نمودیم و این اشکالات در صورتی است که صغرا تمام باشد و در ذیل با طرح اشکالاتی که در زمینه صغرا انعقاد شهرت وجود دارد ملاحظه می‌شود که اصل صغری هم مورد ایراد است.

اشکالات صغروی بر نظریه تلقی

اشکال اول: اولین اشکال صغروی به اصل انعقاد شهرت مربوط است:

در این زمان راهی برای پی بردن به شهرت وجود ندارد مگر در مسائل معدودی که به منزله ضروری مذهب می‌باشد؛ مانند وجوب مسح در وضو و جایز نبودن مسح بر خفین و بطلان قیاس و امثال آن؛ اما در غیر از آن راهی نیست؛ چون نهایت چیزی که برای ما دست پیدا کردن بدان ممکن است عبارت است از اطلاع بر آرای اکثر متأخرین از قدمای صاحبان حدیث که همان صاحبان کتاب‌های فقهی هستند و با آن، علم به آرای جمیع حاصل نمی‌شود به خاطر زیادی کتاب‌ها و پراکندگی مصنفات؛ لذا علم به مسلک قدما و اصحاب ائمه حاصل نمی‌شود چون اساساً از عادات ایشان تألیف کتاب و ثبت آرای خود نبوده، بلکه عادت بر جمع روایات داشتند و بر این منوال سلف عمل می‌نمودند و تألیف کتاب‌های فقهی بعد از مدت‌ها باب شده؛ پس به وسیله مسلک صاحبان کتاب‌ها نمی‌توان پی به مسالک اصحاب اخبار برد و از اتفاق اکثر فقها نمی‌توان کشف موافقت معصوم علیه السلام را نمود» (سبزواری، بی تا، ص ۵۰).

بنابراین اولین اشکال صغروی در این است که چطور می‌توان با فتوای چند تن از فقها در حالی که آرای اکثریت (به خاطر مرسوم نبودن کتابت نظر اجتهادی خود) به ما نرسیده است، حکم به موافقت معصوم علیه السلام نمود؛ چه بسا اگر آرای اکثریت قدما انعکاس می‌یافت شهرت بر طرف دیگری انعقاد می‌گشت.

اشکال دوم: دومین اشکال صغروی مربوط است به این که شهرت‌هایی که در اختیار است مربوط به بعد از زمان مرحوم شیخ طوسی؛ و اساس آن را نظر جناب شیخ تشکیل می‌داد و دیگران اگر چه موافقت کرده‌اند؛ این موافقت از سر تمامیت دلیل نبوده، بلکه اتباع و حتی تقلید از شیخ، آن را از خلاف باز داشته است. این نظر در واقع گویای این مطلب است که اساساً شهرت‌هایی که الان در اختیار است شهرت نیست، بلکه فقط نظر شیخ است و نظر دیگران در کنار آن چون از سر تقلید بوده اساس ندارد و معیار فقط قول شیخ است و معلوم است که با قول فقط شیخ هم که شهرت حاصل نمی‌شود.

این اشکال را صاحب معالم از پدر بزرگوارش نقل می‌نماید:

«اکثریت آنچه به عنوان مشهور در کلام ایشان (فقها) یافت می‌شود مربوط است به بعد از زمان شیخ ؛ ، چنان که مرحوم پدرم بدان توجه داد و در کتاب رعایه خود که در مورد درایة الحدیث است دلیل آن را این گونه بیان کرد: اکثر فقها و کسانی که بعد از مرحوم شیخ آمدند از وی (مرحوم شیخ) تبعیت می‌کردند و به خاطر اعتقاد زیادی که به او داشتند در فتوای از او پیروی می‌کردند؛ اما متأخرین ملاحظه کردند که احکام مشهوری وجود دارد که شیخ و تابعین او بدان‌ها حکم کردند غافل از آن که این احکام از شهرتی برخوردار نیست، بلکه مرجع و اساس آن را رأی شیخ تشکیل می‌دهد و شهرت حاصله به پیروی از شیخ ایجاد و انعقاد پیدا کرد.

مرحوم پدرم فرمود: «از کسانی که اطلاع به امر پیدا کردند بر اساس آنچه من تحقیق نمودم و از سر فکر و نظر بدان رسیدم، جناب شیخ فاضل محقق سدید الدین محمود حمّصی و سید رضی الدین بن طاوس و جماعتی دیگر می‌باشند؛ همچنین سید - رحمة الله تعالی - در کتابش به نام البهجة ثمرة المهجة فرموده است: جد صالح من ورام بن ابی فراس ؛ به من خبر داد که حمّصی به او گفت که برای امامیه مفتی باقی نمانده است بلکه جمله ایشان حکایت گر (نظر شیخ) می‌باشند؛ و سید در پی آن فرمود: الان برای من معلوم شد که بدانچه فتوای داده می‌شود بر طبق تقلید از فقهای متقدم است (نه از اجتهاد و نظر)» (عاملی، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۴۴).

این اشکال از سوی جمله محققین نظیر صاحب قوانین (قمی، بی تا، ص ۱۷۱)، صاحب هدایة المسترشدين (اصفهانی، ۱۴۲۱ ق، ج ۳، ص ۲۶۳ و ۲۶۲) و صاحب فصول (قمی، بی تا، ص ۱۷۱) و دیگران پاسخ داده شده و صاحب قوانین و دیگران این نظر را در حکم تفسیق علما دانسته و شدیداً بدان حمله کردند که ذیلاً پاسخ‌های ایشان به طور خلاصه از قرار زیر است :

اولاً: مسائل اختلافی زیادی را فاضلان (علامه حلی و محقق حلی) و شهیدان (شهید اول و شهید دوم) نقل کرده‌اند که اگر آرا و اختلافات ایشان از سر تقلید می‌بود در کلام آنان مورد توجه قرار نمی‌گرفت و همچنین مخالفت شخص مثل ابن‌ادریس نیز از امور آشکار است که در مسائل زیادی با

شیخ مخالفت کرده و مخالفت‌های وی آنقدر است که علامه و محقق حلی به دفاع از شیخ برخاستند. دوم: اگر به کلمات کسانی که بعد از شیخ آمدند نظر بیفکنیم، خواهیم دید که بحث و بررسی فراوانی در کلمات ایشان نسبت به کلام مرحوم شیخ صورت گرفته که این امر کاشف از اجتهاد ایشان و عدم پیروی بی چون و چرا از نظر شیخ است.

سوم: نهایت این اشکال اگر فرضاً هم آن را بپذیریم این است که شهرت‌ها بعد از مرحوم شیخ از اساس درستی برخوردار نیست و اشکالی بر شهرت‌ها قبل از مرحوم شیخ وارد نمی‌شود. به عبارت دیگر دلیل اخص از مدعی است چون اگر مدعی ما اصل حجیت شهرت باشد این اشکال تنها بخشی از شهرت‌ها را اثبات بی اساسی می‌کند نه همه آن‌را.

چهارم: با انضمام قول کسانی که قبل از شیخ بوده‌اند (و لو بعضاً) با انضمام آرای کسانی که بعد از شیخ آمدند، می‌شود ادعا کرد که شهرت به فرض تسالم بر این اشکال قابل انعقاد است؛ چون وقتی تنی چند از کسانی که قبل از مرحوم شیخ بودند ضمیمه شود دیگر اشکال تقلید وارد نخواهد شد.

پنجم: اگر مرحوم شیخ در همه کتاب‌های خود یک نظر را اظهار و اتخاذ می‌نمود، این احتمال جدی بود و می‌شد اشکال احتمال تقلید را چه بسا پذیرفت؛ ولی مرحوم شیخ در هر کتاب خود و حتی گاه در یک کتاب نسبت به یک مسأله چند نظر را انتخاب کرده و مرتب از نظر اول خود عدول و نظریه دیگری را می‌پذیرفت و با این حال چگونه می‌توان گفت که بعدی‌ها مقلد وی بودند؛ چون او نظر واحدی در هر مسأله‌ای نداشت تا دیگران تقلید از او کنند.

ششم: نسبت تقلید با فرض عدالت و اجتهادشان سازگاری ندارد؛ چون ممکن نیست کسانی که در اوج عدالت بودند مرتکب حرمتی که عبارت است از تقلید از میت از سوی کسی که خود صاحب نظر و رأی می‌باشند، شوند.

در تحلیل و ارزیابی اشکال یاد شده با توجه به جواب‌های ارائه شده باید اظهار داشت که جواب‌های فوق نمی‌تواند اشکال دوم را رد کند؛ چرا که اگر فقهای بعد از شیخ طوسی نظر شیخ را در بسیاری از موارد بپذیرند این پذیرش نه از سر تقلید بوده، بلکه از نظر آنان پذیرش از سر دلیل بوده

است؛ یعنی چون به نظر آن‌ها دلیل شیخ طوسی صحیح و غیرقابل رد می‌رسید با او مخالفت نمی‌کردند؛ نه اینکه این متابعت و اتفاق نظر با جناب شیخ از سر تقلید باشد؛ چرا که تقلید صرف موافق بودن یک نظر با نظر دیگر نیست؛ و الا در این صورت در هر فتوایی که یک فقیه با فقیه دیگر توافق نماید، می‌بایست بدان تقلید اطلاق نمود در حالی که چنین نیست، بلکه تقلید عبارت است از پیروی جاهل از عالم و اگر ما دلیل شیخ را دانستیم و برای ما معلوم گردید که شیخ طوسی به چه دلیل این گونه حکم کرده است، و آنگاه دلیل شیخ طوسی را بپذیریم و از آن تبعیت کنیم، این دیگر تقلید نیست و طبعاً با عدالت آن‌ها هم منافاتی ندارد؛ اما اینکه اظهار گردید در آثار علامه حلی و محقق حلی و یا ابن ادریس مخالفتهایی با شیخ طوسی دیده شده، این مخالفتهای گویای این نیست که تا مدت‌ها فقها از نظر شیخ تبعیت نمی‌کردند، بلکه معلوم می‌گردد اقلیتی از فقها بعد از مدت‌ها به خود جرأت مخالفت با شیخ طوسی را داده‌اند.

نتیجه

نظریه تلقی به طور کلی بر دو دلیل استوار است: ۱- به تعبیر قرآن کریم ظالم‌ترین اشخاص کسی است که به خدای متعال چه با واسطه ائمه (ع) و چه بدون واسطه افترا و دروغ ببندد. این از یک طرف، از طرف دیگر فقهاء در حد بالائی از عدالت و تقوا قرار داشته و حتی از مشتبهات نیز اجتناب می‌نمودند تا چه رسد به اینکه مرتکب بزرگترین گناه شوند که افترا به خدا و ائمه (ع) باشد. بنابراین اگر فتوایی در میان ایشان دیده شد بدون اینکه برای آن مستند و دلیلی وجود داشته باشد از طریق برهان انّ کشف از نظر و رضایت شارع مقدس اسلام را می‌نمائیم و یقین می‌کنیم که حتماً در اختیار ایشان دلیلی وجود داشته است اما آن دلیل به دست ما نرسیده است. ۲- دومین دلیلی که نظریه تلقی بر آن استوار است اینکه فقهای چون شیخ صدوق و شیخ طوسی و برخی دیگران تصریح فرمودند که در فتاوی خود التزام به انعکاس روایات ائمه (ع) داشته و حتی سعی خود را معطوف می‌دادند تا از عین کلمات و عبارتهای روایات، در فتاوی خود کمک بگیرند، لذا با توجه به این دو دلیل ثابت می‌شود

که اگر فتوایی در میان قدمای از فقهاء از اشتهاار و معروفیت برخوردار بود، هر چند برای آن دلیلی یافت نشد باید معامله روایت صادره از ائمه (ع) را با آن نمود و حجیت و اعتبار برای آن قائل بود. نظریه فوق در این مقاله مورد اشکال قرار گرفته که هم از جهت کبری و هم از جهت صغری و در هر بُعد با طرح دو اشکال و مجموعاً چهار اشکال، نقادیهایی در خصوص نظریه مورد بحث، صورت گرفته است.

نتیجه اینکه اولاً اصل التزام قدمای از فقهاء در انعکاس فتاوی، به نقل عین عبارات و کلمات روایات ائمه (ع) ثابت نیست و ثانیاً اگر هم چنین چیزی ثابت شود، این نتیجه را در پی ندارد که هر آنچه در نزد ایشان حجّت و معتبر بوده، لزوماً اگر آن دلیل در اختیار بعدی‌ها و ما قرار می‌گرفت حتماً به همان نحو که در نظر ایشان دلالت داشت، دلالت داشته باشد.

مآخذ

- ۱- شهید اول مکی عاملی، محمد بن جمال الدین؛ ذکری الشیعه (قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۹ ق).
- ۲- استرآبادی، محمد امین؛ الفوائد المدنیة (دار النشر لاهل بیت، چاپ سنگی، بی تا).
- ۳- منتظری، حسینعلی؛ البدر الزاهر (تقریرات درس مرحوم آقای بروجردی) (چاپ نگین، ۱۴۱۶ ق).
- ۴- صدوق، محمد بن علی؛ المقنع (تهران، چاپ اسلامیة، ۱۳۷۷ ق).
- ۵- نوری طبرسی، حسین؛ خاتمه مستدرک الوسائل (قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۵ ق).
- ۶- طوسی، محمد بن حسن؛ المبسوط (چاپ سوم: تهران، چاپخانه حیدریه، ۱۳۸۷ ق).
- ۷- شریف مرتضی؛ رسائل شریف مرتضی (قم، نشر دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق).
- ۸- تجلیل تبریزی، ابوطالب؛ رساله حجیت شهرت (قم، بی جا، ۱۳۷۳ ق).
- ۹- طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام (تهران، چاپ صدوق، ۱۴۱۷ ق).
- ۱۰- طوسی، محمد بن حسن؛ العدة (قم، چاپ ستاره، ۱۴۱۷ ق).
- ۱۱- عاملی، حسن؛ معالم الاصول (قم، چاپ قدس، ۱۳۷۶ ش).
- ۱۲- سبزواری، محمدباقر؛ ذخیره المعاد (قم، مؤسسه آل البيت، بی تا، چاپ سنگی).
- ۱۳- قمی، ابوالقاسم؛ قوانین الاصول (چاپ سنگی، بی تا).
- ۱۴- اصفهانی، محمد تقی؛ هداية المسترشدين (قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۲۱ ق).
- ۱۵- اصفهانی، محمد حسین؛ الفصول (چاپ سنگی، بی تا).
- ۱۶- کاظمی، محمدعلی؛ فوائد الاصول (تقریرات درس مرحوم محمدحسین نائینی) (قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۶ ق).
- ۱۷- سرور بهسودی، محمد؛ مصباح الاصول (تقریرات درس مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم خوئی) (قم، نشر تفکر، ۱۹۸۷ م).

- ۱۸- مجاهد طباطبائی، محمد؛ مفاتیح الاصول (قم، چاپ آل البيت، چاپ سنگی، بی تا).
- ۱۹- علامه حلی، حسن؛ مختلف الشیعه (قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ ش).
- ۲۰- محقق حلی، جعفر؛ المعتبر (قم، مؤسسه سید الشهدا، بی تا).
- ۲۱- محقق کرکی، علی؛ جامع المقاصد (قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ ق).
- ۲۲- محقق آبی، حسن؛ کشف الرموز (قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق).
- ۲۳- عاملی، زین الدین (شهید ثانی) الدراية (قم، انتشارات فیروزآبادی، ۱۳۶۸ ش).
- ۲۴- عاملی، حسن؛ معالم الاصول (چاپ دوم: قم، دارالفکر، ۱۳۷۶ ش).
- ۲۵- مازندرانی، صالح؛ شرح معالم الدین، داوری (قم، بی تا).
- ۲۶- کرباسی، محمدابراهیم؛ منهج الاصول (تقریرات درس اصول مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی) (بیروت، دارالبلاغه، ۱۹۹۱ م).
- ۲۷- خوئی، ابوالقاسم؛ اجود التقریرات (تقریرات درس مرحوم محمدحسین نائینی) (صیدا، انتشارات عرفان، ۱۹۹۳ م).